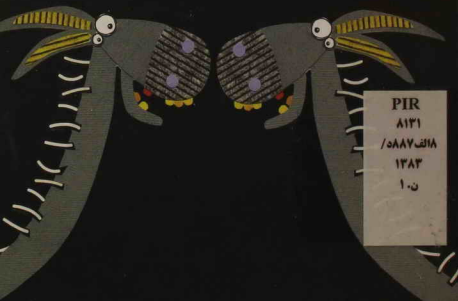


نمایشنامه

# اندر اموالات دوکره الاغ

علی اکبر صدیقی



PIR

۸۱۳۱

الف ۸۸۷/۵

۱۳۸۳

ن ۱۰

# اندر احوالات دو کره الاغ

نوشته: علی اکبر صدیقی



نشر آتنا

۱۳۸۴

صدیقی، علی اکبر  
 اندر احوالات دو کره الاغ / نوشته ی علی اکبر صدیقی.  
 تهران: آتنا، ۱۳۸۳.  
 ۳۳ ص.  
 ISBN: 964-5586-74-7  
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.  
 ۱. نمایشنامه فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان.  
 ۸ الف ۸۸۸۷ / د ۸۱۳۱ PIR ۸۱۳۱ / د ۸۸۸۷  
 ۱۳۸۳ الف ۵۷۸ ص  
 ۸۳-۵۸۳۱ م کتابخانه ی ملی ایران



اندر احوالات دو کره الاغ

علی اکبر صدیقی

حروف نگاری: دریمدی کتاب ۷۶۴۵۴۸۶

طراح روی جلد: ندا عظیمی

لیتوگرافی:

چاپ: حیدری

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۵۵۸۶-۷۴-۷



PIR

۸۱۳۱

۸ الف ۸۸۸۷

۱۳۸۳

۱۵

### چند حرف، خودمانی

نمی‌دونم، چی شد که دوباره زنده شدم، نمی‌دونم. درست در برابر یک بن‌بست بی‌دروپیکری که هیچ گریزگاهی نداشت، مثل قفس، تنهای تنها در برابر یک مُشت بغض همیشه فروخورده که گلوی هر کسی رو می‌دید و چشمهایی که به دیده‌کمک و البته ترحم، پشت قفس نظاره‌گر نابودی یک نفر از بشریت عصر حاضر بودند...

نمی‌دونم چی شد که دوباره زنده شدم، نمی‌دونم. روانی شدن یک نفر از بشریت که آرمانش، فقدان دنیاست و نیستی و نابودی، که تفکر به اینکه در این وضعیت چه وضع دیگری وجود دارد و اصلاً وجود دارد یا نه که اصولاً توان وجود چه چیزی هست و هست و نیست، شده نیستی و نابودی و فقدان و عدم و عبث و أجل تا ابدالآباد. فقط فوران بغض همان یک نفر از بشریت می‌تونه برای مدتی و فقط مدتی از قفس رهاش شده و فقط و فقط اندک مدتی، نفس بکشه. چه مرگته؟ چته؟ هیچی، فقط نمی‌دونم چی شد که دوباره زنده شدم، نمی‌دونم. فقط یه معجزه

می‌تونه این فعل رو فعال کنه، فقط... یه معجزه... که رُخ دادا! یک معجزه! درست در اوج نابودی و انهدام، زنده شدم، در کشاکش تنگی نفس و رویارویی با سایهٔ اجل و در مرز هستی و نیستی، برگشتم. چشمهای پشت قفس یقین داشتند که من مُردم، ولی برگشتم. محکم، مقتدر و البته خونسرد.

کم نیستند آدمهایی که به موقع اتمام، در فکر آغازند و افسوس گذشتهٔ زمان، یه گوشه‌ای، خلوتی، به قول مارگريت دوراس می‌گن: «چقدر زود دیر شد!»

مدتهاست که این خونسردی کلافهام کرده، نمی‌تونم تحملش کنم. مدتها بود که سکوت آزارم می‌داد. می‌خوام این سکوت رو بشکنم. می‌خوام از همین آلاَن به بعد، آغوشم رو برای این و فقط همین «زندگی عظیم» باز کنم، تا ابدالآباد.

حالا دیگه پاهام روی زمین قرار گرفته.

این نوشتار را مرهون زحمات پدر گرانها و مادر دلسوز و مهربانم هستم.

تشکر صمیمانه از دوستانم:

روح... صلواتی، حسین مهکام، رضا فتحی، محمد سپاهی،  
محمد چرختاب، افشین شوستر، سعید کریمی، بنفشه صمدی  
مهدی زمین‌پرداز، حسین تقفدی، محمود الورواری و رضا معینی

و سپاس ویژه از:

استادان عزیزم، جناب آقای محمد چرم‌شیر  
جناب آقای رضا کیانیان و  
استاد رضا خندان، که القای تاثیر را به من آموخت. فراموششان نمی‌کنم.

علی اکبر صدیقی

تهران، ۱۳۸۸/۸/۸

ساعت ۸ شب، هتل استقلال

## بنام ا...

- صحنه: یک اتاق و وسایلش  
زمان: شب (هر زمان)  
«سکوت، مرد ۱ و مرد ۲، جوان، به یکدیگر خیره شده‌اند،  
بی حرکت، سکوت»  
مرد ۱: شما سیگار می‌کشین؟  
مرد ۲: مگه شما نمی‌کشین؟  
مرد ۱: نه.  
مرد ۲: اینم یکی دیگه از اون تریپ‌ها تونه؟  
مرد ۱: تریپ؟  
مرد ۲: حتماً می‌خوان منکر اینم باشین؟  
مرد ۱: نه.  
مرد ۲: پس چرا گفتین نمی‌کشم؟

- مرد ۱: من گفتم؟
- مرد ۲: دقیقاً خود شما بودین؟
- مرد ۱: خب اگر گفتم، حتماً نمی کشم.
- مرد ۲: شما مطمئنین که حالتون خوبه؟
- مرد ۱: کاملاً.
- مرد ۲: پس حتماً می خوائین بنده رو مسخره کنین؟
- مرد ۱: کاملاً.
- مرد ۲: پس اگر بنده رو مسخره می کنین، حتماً اونو هم...
- مرد ۱: این چه ربطی داره؟
- مرد ۲: نداره؟
- مرد ۱: نخیر نداره.
- مرد ۲: شما مطمئنین که حالتون خوبه؟
- مرد ۱: کاملاً.
- مرد ۲: پس حتماً بنده رو مسخره می کنین؟
- مرد ۱: کاملاً.
- مرد ۲: پس اگر بنده رو مسخره می کنین، حتماً اونو هم...
- مرد ۱: اصلاً ربطی نداره.
- مرد ۲: چرا داره.
- مرد ۱: نخیر نداره.
- مرد ۲: ثابت کنین.
- مرد ۱: می کنم.
- مرد ۲: بنده منتظرم.



- مرد ۱: این دیگه مشکل من نیست.
- مرد ۲: جا زدین؟
- مرد ۱: هرگز.
- مرد ۲: پس چرا منتظرین؟
- مرد ۱: این شمائین که منتظرین.
- مرد ۲: هرگز.
- مرد ۱: ولی خودتون الان گفتین.
- مرد ۲: چی گفتم؟
- مرد ۱: گفتین که بنده منتظرم.
- مرد ۲: بودم.
- مرد ۱: دیگه نیستین؟
- مرد ۲: اگه لازم باشه هستم.
- مرد ۱: پس اقرار کردین.
- مرد ۲: اقرار کردم؟
- مرد ۱: بله کردین.
- مرد ۲: دیگه دارین حوصله ام را سر می برین.
- مرد ۱: شما هم همینطور.
- مرد ۲: بهتره دیگه تمومش کنین.
- مرد ۱: خیلی وقته که تموم شده.
- مرد ۲: نخیر، مثل اینکه تازه شروع شده.
- مرد ۱: شما توی زندگیتون هم اینقدر حرف می زنین؟
- مرد ۲: مگه شما نمی زنین؟

- مرد ۱: این دیگه به خودم مربوطه.
- مرد ۲: چرا دارین لاف می‌زنین؟
- مرد ۱: شما چرا لاس می‌زنین؟
- مرد ۲: این دیگه به خودم مربوطه. (سکوت)
- مرد ۱: شما سیگار هم می‌کشین؟
- مرد ۲: مگه شما نمی‌کشین؟
- مرد ۱: نه.
- مرد ۲: فکر می‌کنین که بنده مسخره شما هستم؟
- مرد ۱: کاملاً.

(سکوت)

- مرد ۲: شما چطوری وارد این مکان شدین؟
- مرد ۱: شما چطوری وارد این مکان شدین؟
- مرد ۲: اول من پرسیدم.
- مرد ۱: این دیگه مشکل من نیست.
- مرد ۲: چرا هست.
- مرد ۱: نخیر، نیست.
- مرد ۲: هست.
- مرد ۱: نیست.
- مرد ۲: (فریاد) جواب بنده رو می‌دین یا نه؟
- مرد ۱: خیلی ساده است. با کلید...
- مرد ۲: این کلید رو از کجا آوردین؟
- مرد ۱: خودش بهم داد.

- مرد ۲: شوخیتون گرفته؟
- مرد ۱: برعکس، کاملاً جدی جدی عرض می‌کنم.
- مرد ۲: دروغ هم می‌گین.
- مرد ۱: این دیگه به شما ارتباطی نداره.
- مرد ۲: به اون چی؟
- مرد ۱: با ایشون هماهنگ شده.
- مرد ۲: امکان نداره اون این کارو کرده باشه.
- مرد ۱: ملاحظه می‌کنین که شما بی خودی دست و پا می‌زنین.
- مرد ۲: بنده اصلاً باور نمی‌کنم.
- مرد ۱: می‌خوائین بکنین. می‌خوائین نکنین... چیه؟ چرا اینطوری نگام می‌کنین؟ بفرمائید... کار شما تموم شده، زودتر اینجارو ترک کنین.
- مرد ۲: یعنی اون به من دروغ گفته؟ حتماً سرکارتون گذاشته.
- مرد ۱: چه خیال باطلی.
- مرد ۲: می‌خواسته باهاتون بازی کنه، تفریح و سرگرمی.
- مرد ۱: نیشتون رو ببندین لطفاً.
- مرد ۲: بنده واقعاً معذورم. اینجانب می‌پنداشتم که شما انسان باشعوری هستین. ولی اشتباه می‌کردم. شما کودنی بیش نیستین. چون کلید اصلی اینجاست، دودره باز هم که هستین.
- جعل کلید؟
- مرد ۱: مگه اصلی و فرعی هم داره؟
- مرد ۲: البته که داره.

- مرد ۱: ثابت کنین
- مرد ۲: می‌کنم
- مرد ۱: بنده منتظرم.
- مرد ۲: این دیگه مشکل شماست.
- مرد ۱: جا زدین؟
- مرد ۲: هرگز. (سکوت)
- مرد ۱: بنده می‌خوام مطلبی رو عرض کنم. اصولاً با یک کنکاش به اصل و ماورای طبیعت وجودی انسان‌ها، چه در کره زمین و چه در کره غیر زمین، مریخ و ناهید، عطارد و نپتون و اینا... به این درک خواهیم رسید که هیچ اصلی غیر قابل باور نیست. یعنی از کران بی‌کران این کره زمین و غیره، شاهد این خواهیم بود که اصولاً اصلی که طبق اصول قرار گرفته باشد، واجد هر شرایطی هست که از این وسط، هر شرطی رو هم که نباید پذیرفت، ولی اصولش اینه که مورد قبول واقع میشه، همیشه. توجه کردین؟ با توجه به موارد فوق، ما می‌تونیم نتیجه بگیریم که شما به هیچ عنوان واجد این شرایط نیستین.
- مرد ۲: خب این چی؟ چرا من واجد شرایط نیستم؟
- مرد ۱: بر طبق اصول فوق‌الذکر که بنده اشاره کردم، هر اصلی واجد شرایط خواهد بود. شما جزو فرعی‌ها هستین.
- مرد ۲: چرا؟
- مرد ۱: چون من اصلم.
- مرد ۲: اصلاً شما چه دلیلی دارین که شما اصلین؟

- مرد ۱: بنده تشخیص نمی‌دم که به شما توضیح بدم.
- مرد ۲: اوه، چه دلیل محکمی!
- مرد ۱: البته که محکمه.
- مرد ۲: اما شما هیچ دلیل محکمی ندارین که کلیدتون اصل باشد.
- مرد ۱: مگه شما دارین؟
- مرد ۲: البته که دارم.
- مرد ۱: از فهم و کمالات هم که غنی هستین.
- مرد ۲: مگه شما هستین؟
- مرد ۱: این دیگه به خودم مربوطه. (مکث) حضور شما اینجا اضافه.
- مرد ۲: مگه شما خودتون نگفتین که من پیام اینجا؟
- مرد ۱: چرا گفتم.
- مرد ۲: پس دلیل این حرفتون چیه؟
- مرد ۱: گفتم بیائین اینجا که بهتون بگم حضور شما اینجا اضافه.
- مرد ۲: نخندین آقا، نخندین... (خنده مرد ۱، بیش از حد) نشتون‌رو ببندین لطفاً...
- مرد ۱: (با فریاد) خواهش می‌کنم مؤدب باشین آقا. شما خیال می‌کنین کی هستین که اینطوری دستور می‌دین؟ یه نگاه به ریخت خودتون ببندازین. شما اصلاً نمی‌تونین ادعا کنید که نفر اصلی هستین.
- مرد ۲: به چه دلیل؟
- مرد ۱: به دلیل اینکه من کلید دارم.



- مرد ۲: خوب منم دارم.
- مرد ۱: آقای عزیز، بهتره حاشیه نرین. اون الان پیداش می شه.
- مرد ۲: خوب بشه.
- مرد ۱: زودتر اینجارو ترک کنین، حتماً می دونین که چه بلایی سر شما می یاد؟
- مرد ۲: سر شما نه، سر شما. (سکوت)
- مرد ۲: شما سیگار می کشین؟
- مرد ۱: خیر.
- مرد ۲: اصلاً نمی کشین.
- مرد ۱: اصلاً.
- مرد ۲: باید باور کنم؟
- مرد ۱: می خواین بکنین، می خواین نکنین.
- مرد ۲: این دیگه به خودم مربوطه. (مرد ۱ با تعجب به مرد ۲ می نگرد،

### (سکوت)

- مرد ۱: شما اصلاً صلاحیت انتخاب شدن رو ندارید. ببینید، بهتره تا دیر نشده پاتونو بکشین کنار، به نفعتون این کار رو انجام بدین، چون در هر صورت با جوتون بازی می کنین. این کار یه آدم بزرگ می طلبه. یک آدم بزرگی که بتونه به هر صورتی که شده تمامی قضایارو به کلی حل و فصل کنه. یک مرد می طلبه، یک کسی رو می طلبه که جریانرو بتونه تا ابدیت به نفع خودش تموم کنه، یک حاکم می طلبه، یک امپراطور

می طلبه.

مرد ۲: طلبیده آقا، طلبیده. خوب به این نگاه کنین. این عکس من و اوئه. کنار دریا، روی ماسه‌های سواحل دریای مدیترانه در... در... در خارج.

مرد ۱: معلومه که موتاژ شده است.

مرد ۲: یعنی چی؟

مرد ۱: یعنی اینکه کله قناس خودتونو، گذاشتین روی صورت بنده، دو دره باز هم که هستین.

مرد ۲: بنده هرگز چنین افتخاری رو به شما نمی‌دم.

مرد ۱: فعلاً که دادین آقا. عکس واقعی دست بنده است.

ایناهاش.

این منم و این هم اون. خوب نگاه کنین. ملاحظه می‌کنین که کاملاً...

مرد ۲: موتاژ شده است، معلومه که...

مرد ۱: خوب شد که یادتون دادم، وگرنه لال می‌شدین.

مرد ۲: قرار بود طرفین نزاکت ادبی رو کاملاً رعایت کنند.

مرد ۱: طرفین؟

مرد ۲: بله، طرفین. (سکوت)

مرد ۱: شما خونه دارین؟

مرد ۲: بله.

مرد ۱: چند تا؟

مرد ۲: چند تا؟!؟

- مرد ۱: چند تا؟
- مرد ۲: یه دونه.
- مرد ۱: یه دونه؟!
- مرد ۲: نخندین آقا، نخندین.
- مرد ۱: شما چطوری روتون می شه بگین یه دونه؟
- مرد ۲: مگه شما چند تا دارین؟
- مرد ۱: دو تا.
- مرد ۲: چرا دو تا؟
- مرد ۱: پس چند تا؟
- مرد ۲: یکی.
- مرد ۱: یکی؟
- مرد ۲: ببیند در دهن سگو. (خودش تعجب می کند)
- مرد ۱: آقای محترم، مواظب حرف دهنتون باشین.
- مرد ۲: شما هم همینطور، بی لیاقت.
- مرد ۱: بی لیاقت خودتونین.
- مرد ۲: پدرتونه.
- مرد ۱: خودتونین، پدرتونه، هفت جد و آبادتونه.
- مرد ۲: حیف که آتش بس داده شده، وگرنه...
- مرد ۱: بنده به سهم خودم گذشت می کنم.
- مرد ۲: بنده هم همینطور.
- مرد ۱: بنده همه چیز رو ندیده می گیرم.
- مرد ۲: بنده هم همینطور.



(تلفن زنگ می زند. هر دو هجوم می برند رو در روی

یکدیگر)

مرد ۱: با من کار دارند.

مرد ۲: نخیر، با من کار دارند.

مرد ۱: ثابت کنین.

مرد ۲: خودتون ثابت کنین.

مرد ۱: بنده می کنم.

مرد ۲: خب، منم می کنم.

مرد ۱: دست به تلفن نمی زنین.

مرد ۲: می زنم.

مرد ۱: می زنین؟

مرد ۲: بله می زنم.

مرد ۱: اما شما حق ندارین.

مرد ۲: چرا دارم.

مرد ۱: دارین؟

مرد ۲: بله دارم. خویش هم دارم.

مرد ۱: من که نمی بینم.

مرد ۲: می خوانین ببینین؟

مرد ۱: دست به تلفن نمی زنین، بهتون اخطار می دم.

مرد ۲: خب بدین.

مرد ۱: آقای محترم، پشت تلفن با من کار دارن.

مرد ۲: هر کسی با شما کار داره، زنگ می زنه خونه خانم بنده؟

- مرد ۱: خانم بنده نه، خاتم بنده.
- مرد ۲: باز که دارین حرف خودتونو می زنین.
- مرد ۱: من باید گوشی را بردارم، خانمم پشت خطه.
- مرد ۲: خانم شما پشت خط چی کار می کنند؟
- مرد ۱: به شما مربوط نیست.
- مرد ۲: چرا هست.
- مرد ۱: نیست.
- مرد ۲: هست.
- مرد ۱: آقای محترم، مگه شما نمی فهمین؟ میگم خانم بنده است.
- مرد ۲: ثابت کنین، شما مدعی هستین.
- مرد ۱: من مدعی نیستم.
- مرد ۲: پس چی هستین؟
- مرد ۱: (مکث) بنده مطمئنم.
- مرد ۲: شما مطمئنین، پس ثابت کنین.
- مرد ۱: (مکث) می کنم.
- مرد ۲: دست به تلفن نمی زنین، کجا داشتین می رفتین؟
- مرد ۱: مگه شما نگفتین که ثابت کنم؟
- مرد ۲: چرا گفتم.
- مرد ۱: خب منم می خوام بکنم دیگه.
- مرد ۲: نخیر، با تلفن قبول نیست.
- مرد ۱: پس با چی؟
- مرد ۲: با غیر تلفن.

- مرد ۱: آقای عزیز، بهتره از مغالطه کردن دوری کنید.
- مرد ۲: من مغالطه نمی‌کنم. (زنگ تلفن قطع می‌شود)
- مرد ۱: چرا، می‌کنین.
- مرد ۲: نخیر نمی‌کنم.
- مرد ۱: چرا، می‌کنین.
- مرد ۲: اصرار نکنین، نمی‌کنم.
- مرد ۱: چرا، می‌کنین، خوبم... (سکوت) بفرمائید، قطع شد، همینو می‌خواستین؟
- مرد ۲: همه‌اش تقصیر شما شد.
- مرد ۱: که چی؟
- مرد ۲: که تلفن قطع بشه و همسر بنده پشت خط بمونه.
- مرد ۱: همسر شما پشت خط چی کار می‌کردن؟
- مرد ۲: حرف‌رو عوض نکنین، خواهش می‌کنم.
- مرد ۱: همه‌اش تقصیر شما شد.
- مرد ۲: که چی؟
- مرد ۱: که قطع بشه و همسر بنده...
- مرد ۲: حرف‌رو عوض نکنین خواهش می‌کنم. ما او مدیم اینجا که سر این موضوع بسیار مهم صحبت کنیم، صحبت کنیم که لیاقت خودمونو ثابت کنیم. پس بهتره از خلط مبحث دوری کنیم. (مکث)
- عرض کردم که ما برای این در این مکان دور هم جمع شدیم که با همدیگه گفتمان کنیم و مشکل بوجود آمده‌رو از طریق

گفتمان حل کنیم.

مرد ۱: گفتمان؟

مرد ۲: بله گفتمان. گفتمان حلال هر مشکلیه که یقیناً و مطمئناً و

صد در صد مشکل ما رو حل می‌کند. از کرون تا بی‌کرون،

گفتمان، حلال هر مشکلی شده. از فلک تا عزل، از...

مرد ۱: شما خیلی قشنگ حرف می‌زنین؟

مرد ۲: متشکرم. عرض می‌کردم که باید این مشکل برخلاف گذشته

که متأسفانه با زرد خورد همراه بود، از طریق گفتگو رفع بشه

و... بریم سر خونه و زندگی‌مون.

مرد ۱: آفرین... برارو. بنده اجازه می‌خوام در تأیید و

تصدیق و توثیق صحبت‌های شما، چند کلمه‌ای رو صحبت کنم.

ببینید اصلاً بحث بر سر این نیست که نظامی که ما پیش

گرفتیم، چقدر نظام دقیق و جامع و کامل و هدفمند و با نظم و

ثبات و انضباطی هست، و البته که هست، اما بحث اصلی

در مورد این مطلبه که... ما چگونه می‌توانیم با یکسری کهن

الگوهای به ارث رسیده از نیاکان و پدرانمان در تقابل با اصل

متمدن شدن انسانها در جامعه بشریت کنونی و از طرفی عصر

حاضر، امروز، که بازخوردهایی متین و وزین و سنگین و

رنگین رو با حضور اشخاصی چون شما و البته شخص

شخیص بنده به منصفه ظهور می‌گذاره، اینه که باید این بحث

به نتیجه برسه و ما تا آخر هم ادامه می‌دیم و... (فریاد) و اگر

اصولاً هرگونه راهکاری رو پیشنهاد بدهند ما گوش می‌کنیم. با

فراغ بال خاطر به گوش جان می‌پذیریم و در نظام کهکشانی وجود ما، اعم از زمین و خورشید و نپتون و پلوتون و عطارد و از اینها، در رویارویی با...

مرد ۲: آفرین... براوو... براوو... واقعاً که متین و پرمغز سخن

گفتین و بنده به سهم خودم از شما تشکر می‌کنم.

مرد ۱: بله، در ادامه صحبت‌م می‌خواستم اضافه کنم که این

دوستیهاست که همیشه پایرجاست، این دوستیها و

محبتیهاست که همیشه بر جای می‌مونه و بنده به رسم این

دوستی از شما دوست گرامیم واقعاً تشکر می‌کنم که با طیب

خاطر و جدای از هرگونه تنشی، با بنده دست دوستی دادین و

از این حیث، ما به سرمنزل مقصود، که همانا محبت،

عظوفت، دوستی... (تلفن زنگ می‌زند. هر دو هجوم می‌برند)

مرد ۲: با من کار دارند.

مرد ۱: با من کار دارند.

مرد ۲: ثابت کنین.

مرد ۱: می‌کنم.

مرد ۲: بنده منتظرم.

مرد ۱: این دیگه مشکل من نیست.

مرد ۲: دست به تلفن نمی‌زنین. برای چی می‌دوئید؟

مرد ۱: همسرم پشت خطه.

مرد ۲: همسر شما پشت خط چی کار می‌کنند؟

مرد ۱: به شما مربوط نیست.

- مرد ۲: نزاکت ادبی هم که ندارین. دست به تلفن نمی‌زنین.
- مرد ۱: گفتم که... همسر من پشت خطه.
- مرد ۲: بنده هم عرض کردم که همسر شما پشت خط چی کار می‌کنند؟ مگه اینجا مخابراته؟ شما واقعاً فکر می‌کنید که اینجا مخابراته؟ در ثانی، مگه قرار نبود که شما اصل ادب رو رعایت کنین؟ حداقل در این مکان.
- مرد ۱: بله، ولی شما اون روی سگ آدم رو بالا می‌یارین.
- مرد ۲: سگ؟
- مرد ۱: آقای عزیز، تلفن داره زنگ می‌زنه.
- مرد ۲: بنده خودم رسیدگی می‌کنم.
- مرد ۱: شما خیلی بیخود می‌کنین.
- مرد ۲: با بنده کار دارند.
- مرد ۱: با بنده نه، با بنده.
- مرد ۲: بچ می‌اندازیم.
- مرد ۱: چی می‌اندازیم؟
- مرد ۲: بچ.
- مرد ۱: بچ؟!
- مرد ۲: شما نمی‌دونین بچ چیه؟!
- مرد ۱: باید بدویم؟
- مرد ۲: وای نمی‌دونین؟ چه وضعیت اسفناکی دارین. من واقعاً براتون متأسفم. این یه فاجعه است.
- مرد ۱: ا... چه ربطی داره؟

- مرد ۲: نداره؟
- مرد ۱: پالام پولوم.
- مرد ۲: بنده مخالفم.
- مرد ۱: اصلاً مهم نیست.
- مرد ۲: هست.
- مرد ۱: نیست.
- مرد ۲: دیگه دارین اون روی...
- مرد ۱: دست به تلفن نمی زنین.
- مرد ۲: می زنم.
- مرد ۱: بهتون اخطار می دم.
- مرد ۲: خب بده.
- مرد ۱: (فریاد) اخطار می کنم.
- مرد ۲: خب بکن.
- (مرد ۲ به سمت تلفن حمله می کند. مرد ۱، سریعاً تلفن را از پریز در می آورد. مرد ۲ گوشی را بر می دارد.)
- مرد ۲: الو... الو... این چرا جواب نمی ده. الو...
- مرد ۱: (می خندد) بیخود به خودتون زحمت ندین.
- مرد ۲: واقعاً شرم آورده. (تلفن را در پریز فرو می کند)
- مرد ۲: بنده دیگه حرفی برای گفتن ندارم.
- مرد ۱: جا زدین؟
- مرد ۲: خیر آقا. خیر.
- مرد ۱: ولی ظاهراً کم آوردین.

- مرد ۲: صد سال.
- مرد ۱: از عصبانیت شما، بنده به طیب خاطر می‌رسم و البته...
- مرد ۲: آقای محترم، بنده به شما اولتیماتوم می‌دم که هر چه سریعتر پاتونو از توی خونه بنده بگذارید بیرون.
- (مرد ۱، از خنده منفجر می‌شود)
- مرد ۲: نخندین آقا، من هر چقدر می‌خوام سعی کنم که مؤدب باشم، شما با کارهای شرم‌آورتون به بنده اجازه نمی‌دین... نخند آقا... نخند. سنگین باش.
- (مرد ۱ دوباره می‌خندد)
- مرد ۲: بنده اصلاً حرفی نمی‌زنم.
- مرد ۱: پس اعلام کردین که تسلیم شدین؟!
- مرد ۲: اگر فکر می‌کنین که بنده تسلیم شدم سخت در اشتباهین.
- (مرد ۱، همچنان می‌خندد. مرد ۲ فریاد می‌کشد)
- مرد ۲: آقای عزیز، بار آخرتون باشه که می‌خندین. لطف کنید اون دهن گشادتون رو برای همیشه ببندین، وگرنه من مجبور می‌شم کاری که نباید انجام بدم رو انجام بدم.
- مرد ۱: آقای محترم، شما اگر عصبی هستید، به من چه ربطی داره؟ شما اگر جواب منفی شنیدید، مگر من باید تاوون پس بدم؟ در ضمن اصلاً من نمی‌فهمم که چرا شما عصبی هستید. اگر طاقت ندارید، من باید تاوون جواب منفی شما رو پس بدم؟ زودتر اینجارو ترک کنید.
- مرد ۲: آقای عزیز، بنده به سهم خودم از این قضیه صرف‌نظر می‌کنم



و می‌گذرم.

مرد ۱: خب حالا که شما می‌گذرید، بنده هم به سهم خودم

می‌گذرم.

مرد ۲: از چی؟

مرد ۱: از حق.

مرد ۲: مگه شما حقی هم دارید؟

مرد ۱: بله دارم.

مرد ۲: دارین؟

مرد ۱: بله دارم.

مرد ۲: کو؟ من که نمی‌بینم؟

مرد ۱: دوست دارین ببینن؟

(تلفن زنگ می‌زند. مرد ۲ هجوم می‌برد. مرد ۱ پوست موزی

را که خورده است زیر پای مرد ۲ می‌اندازد. مرد ۲ محکم بر

زمین می‌افتد. مرد ۱ با آرامش تلفن را بر می‌دارد.)

مرد ۱: الو... بفرمائین... بفرمائین... شما زنگ زدین... (خطاب به ۲)

همینو می‌خواستین؟... اون نیشتون رو ببندین تا خودم

نیستمش.

مرد ۲: ضایع شدین؟

مرد ۱: هیکلتون... همه‌اش تقصیر شما بود.

مرد ۲: تقصیر شما نه، تقصیر شما. اگر شما گوشی رو بر

نمی‌داشتین، حتماً خودش صحبت می‌کرد.

مرد ۱: خانم بنده هیچوقت با شما صحبت نمی‌کنه.

- مرد ۲: خیر آقا... بنده منظورم این بود که...
- مرد ۱: اصلاً شمارو تحویل نمی‌گیره.
- مرد ۲: خیر آقا... بنده منظورم این بود که...
- مرد ۱: بهتره از این به بعد منظورتونو درست بیان کنید.
- مرد ۲: بله، منظورم این بود که خودش بود. یعنی با من کار داشت. بعد که شما گوشی رو برداشتین، صداتونو شناخت، داد به یکی دیگه صحبت کنه. اون اصلاً با مردای غریبه صحبت نمی‌کنه.
- مرد ۱: منظورتون همین بود؟
- مرد ۲: بله، دقیقاً همین بود.
- مرد ۱: پس بهتره از این به بعد منظورتونو درست بیان کنید.
- مرد ۲: من که درست بیان کردم.
- مرد ۱: نه، بنده منظورم این بود که بهتره از این به بعد منظورتونو درست بیان کنید، متوجه که هستین؟
- مرد ۲: بله، کاملاً.
- مرد ۱: نه، منظورم اینه که متوجه که هستین؟
- مرد ۲: شما خیلی باادب هستین. تحسین می‌کنم.
- مرد ۱: خب بکنین. اشکالی نداره.
- مرد ۲: اصلاً باید این تلفن رو بزنیم روی آیفون تا همه بشنویم.
- مرد ۱: تبریک می‌گم. شما برای اولین بار توی عمر بیهوده‌تون به حرف درست زدین. (مکث)
- مرد ۲: شما کارو زندگی ندارین؟

- مرد ۱: این دیگه به خودم مربوطه. اصلاً حرف قشنگی نزدین.  
ایشون الان دیگه باید پیداشون بشه. و اما ادامه میحث، شما ماشین دارین؟ اگه دارین چند تا؟
- مرد ۲: بله، یکی.
- مرد ۱: چی؟ یکی؟
- مرد ۲: نخندین آقا، نخندین.
- مرد ۱: شما خجالت نمی کشین؟
- مرد ۲: برای چی؟
- مرد ۱: ماشین و ازدواج، وضعیت اسفناکی دارین؟
- مرد ۲: یعنی چی؟ بنده گفتم که دارم، ماشین.
- مرد ۲: شغل شما چیه؟ اگه چیه چند تا؟
- مرد ۱: باید جواب بدم؟
- مرد ۲: بله، حتماً.
- مرد ۱: بنده لزومی نمی بینم.
- مرد ۲: اما بنده می بینم.
- مرد ۱: این دیگه مشکل خودتونه.
- مرد ۲: اما شما باید بدین، جواب.
- مرد ۱: بنده کار آزاد دارم. شما چی؟
- مرد ۲: چقدر درآمد دارین؟
- مرد ۱: خیلی بیشتر از اونچه که شما فکرشو بکنین. کم آوردین؟...
- مرد ۲: خودتون کم آوردین. درآمد شما سی سال دیگه هم به درآمد بنده نمی رسه. خوشبختی در اختیار بنده است. بنده سخت در

عجیب که اون خانم چطوری می‌خوان وجود شمارو تحمل کنن. آقای محترم، بنده کراً خدمتون عرض کردم که شما در آینده هیچی نمی‌شین.

مرد ۱: این به شما چه ربطی داره؟

مرد ۲: و البته تصمیم هم گرفتیم که از راه مصالحت‌آمیز، با روش گفتمان، مشکل پیش اومده بین خودمون رو حل کنیم. با توجه به دعوایها و اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، زدوخوردهایی که ردوبدل شده، بهترین راه اینه که بریم سر اصل مطلب، یعنی حل مشکلات اصلی.

مرد ۱: مشکلات اصلی؟ این به شما...

مرد ۲: مشکلات اصلی، یعنی عدم وجود صلاحیت در یکی از ما دو نفر، که البته واضح و مبهرن است که این مشکل از وجود بنده عاری و صاری و مبراست.

مرد ۱: صاری؟

مرد ۲: بله.

مرد ۱: خیلی با اطمینان حرف می‌زنین.

مرد ۲: کاملاً همینطوره.

مرد ۱: ثابت کنین.

مرد ۲: چی رو؟

مرد ۱: همینو.

مرد ۲: می‌کنم.

مرد ۱: بنده منتظرم.

مرد ۲: این دیگه مشکل خودتونه. و اما ثابت... تنها دلیل و اصلی ترین دلیل، اینه که ایشون، یعنی خانم بنده، در آخرین ملاقات با بنده، در همین مکان باشکوه، اینجانب رو انتخاب و البته قرارها و مدارها هم گذاشته شد.

مرد ۱: چه دلیل محکمی!

مرد ۲: البته که محکمه.

مرد ۱: من از کجا باور کنم؟

مرد ۲: باید باور کنین.

مرد ۱: نمی‌کنم.

مرد ۲: می‌خوانین بکنین. می‌خوانین نکنین... اصلاً نکنین. مهم اینه که خودم کردم... باور، همین بسه.

مرد ۱: لطفاً اون موز رو بگذارید کنار، اصلاً هم بهش دست نزنین.

مرد ۲: این موز به شما چه ارتباطی داره؟

مرد ۱: نداره؟

مرد ۲: من نمی‌دونم.

مرد ۱: گفتم که دست به اون موز نزنین. زبون خوش که حالتون می‌شه؟

مرد ۲: شما چی؟

مرد ۱: این به خودم مربوطه.

مرد ۲: دری وری هم که حرف می‌زنین.

مرد ۱: عفت کلام هم که ندارین.

- مرد ۲: شما لیاقت عفت کلام رو ندارین.
- مرد ۱: ظاهراً شما عاری از ادب هستین.
- مرد ۲: و شما عاری از شعور.
- مرد ۱: اگر شعور نداشتم مثل شما حرف می‌زدم.
- مرد ۲: شما نه تنها شعور ندارین، بلکه افتخار اینو هم ندارین که مثل بنده حرف بزنین.
- مرد ۱: اون چیزی که شما می‌فرمائین، فلاکت نه افتخار.
- مرد ۲: گفتم که فاقد شعورین.
- مرد ۱: و شما فاقد ادب.
- مرد ۲: نخیر، شما نه ادب دارین، نه شعور.
- مرد ۱: داریم، خویشم داریم.
- مرد ۲: کو؟ من که نمی‌بینم.
- مرد ۱: می‌خوانین ببینن؟ (سکوت)
- مرد ۲: (فریاد می‌کشد) بنده به وجود صلاحیت در وجود خودم سخت آگاه و مطلعم.
- مرد ۱: زرشک.
- مرد ۲: متشکرم... برای اثبات عرایضم باید خدمتون عرض کنم که...
- (تلفن زنگ می‌زند، مرد ۱ و ۲ به سمت پوست موز حمله می‌کنند. مرد ۲ پوست موز را بی‌هدف پرتاب می‌کند و خود به سمت تلفن می‌رود. مرد ۱، خشکیده است. مرد ۲ تلفن را برمی‌دارد)

- مرد ۲: الو... بفرمائین، الو، بله... شما زنگ زدین، من کی هستم؟...
- نه، خانم خونه نیستن... بله؟ نخیر بنده مستخدمشون نیستم، شما کی هستین؟...
- ا... چرا قطع کرد؟ (به مرد ۱) نخندین آقا... نخندین.
- مرد ۱: ضایع شدین؟... گفتم که با من کار دارن.
- مرد ۲: شما خانم خونه هستین؟
- مرد ۱: نخیر، ولی همسرشون که هستم.
- مرد ۲: میشه اون دھتون رو ببندین یا خودم زحمتشو بکشم؟
- مرد ۱: شما می فهمین دارین چی می گین؟
- مرد ۲: البته که می فهمم.
- مرد ۱: بنده چنین نظری ندارم.
- مرد ۲: کسی از شما نظری نخواست آقا.
- مرد ۱: اصلاً شما می دونین من کی هستم؟... ببندین اون نیشتون رو.
- مرد ۲: برای من اهمیتی نداره. مهم اینه که من پیروزم.
- مرد ۱: یقیناً آرزوتون رو تا ساعتی دیگه به گور خواهید برد. چون بنده انتخاب شدم... خیلی وقته.
- مرد ۲: از طرف؟
- مرد ۱: از طرف خودش...
- مرد ۲: متأسفم. (اشاره به انگشتر دستش)
- مرد ۱: معلومه که موتاژ شده است. (خنده مرد ۲) بنده باور نمی کنم.
- مرد ۲: این دیگه مشکل خودتونه.

- مرد ۱: نخیر مشکل خودتونه.
- مرد ۲: که شما باور نمی‌کنین؟
- مرد ۱: دقیقاً.
- مرد ۲: خوب باور نکنین.
- مرد ۱: آقای محترم، چرا لجبازی می‌کنین؟ بنده نفر اصلی هستم. شما به اون خانم نمی‌خورین. اصلاً هیچ تناسبی با هم ندارین.
- مرد ۲: اینو بنده باید تشخیص بدم. بهتره زودتر اینجارو ترک کنین. چون ایشون الان پیدا شون می‌شه و خوب نیست که یه غریبه توی اتاقشون حضور داشته باشه.
- مرد ۱: شما چه دلیلی دارین؟
- مرد ۲: نشووتون دادم.
- مرد ۱: من که ندیدم.
- مرد ۲: بنده فکر می‌کردم که به بینایی شما شک دارم، اما حالا شکم به یقین تبدیل شده، کور هم که هستین.
- مرد ۱: بنده دلیل محکمتری دارم.
- مرد ۲: زود بگید و برید.
- مرد ۱: دلیل من، خود همسرمه.
- مرد ۲: همسرتون کی هستن؟
- مرد ۱: صاحب این خونه.
- مرد ۲: عجب. به روباه گفتن شهادت کیه گفت دمم.
- مرد ۱: توهین می‌کنین؟



- مرد ۲: بله.
- مرد ۱: به این خانم توهین می‌کنین؟
- مرد ۲: بنده غلط بکنم.
- مرد ۱: بنده این حرفتون رو کاملاً تأیید می‌کنم.
- مرد ۲: شما خیلی غلط می‌کنین.
- مرد ۱: خودتون غلط می‌کنین.
- مرد ۲: مگه قرار نبود دعوا نکنیم؟
- مرد ۱: قرار بود، ولی شما با این کارتون اعلان جنگ کردین.
- مرد ۲: پس اگر اینطوری می‌جنگیم. بنده که شخصاً می‌زنم پدرتونو هم در می‌آرم.
- مرد ۱: شما هنوز بچه‌اید. گنده‌هاش هیچ غلطی نتونستند بکنند، اونوقت تو چه گهی می‌خوای بخوری؟
- مرد ۲: فحش هم که اومد وسط!
- مرد ۱: لازم باشه چیزهای دیگه هم می‌یاد وسط.
- مرد ۲: شما کلاً آدم بی‌شعوری هستین.
- مرد ۱: خیلی داری تند می‌ری جوجه.
- مرد ۲: همینجا باید کارو تموم کنم. من دیگه تحمل دیدن قیافه نحس جنابعالی رو ندارم. زودتر اینجا رو ترک کنید، لطفاً.
- مرد ۱: آخه عوضی، تورو چه به زر زر اضافی؟
- مرد ۲: جد و آبادت زر زر می‌کنه حرومزاده. (درگیر می‌شوند)
- مرد ۱: ا، به من گفתי حرومزاده؟! تو... به من... اگر جرئت داری از پشت اون میز بیا بیرون تا خودم رسماً هیکل قناست رو با گه

یکی کنم.

مرد ۲:

خفه بابا، بپا به وقت خودتو خیس نکنی.

مرد ۱:

پدرسگ سگ پدر، من خودمو خیس کنم؟ می شاشم به وجود کثیف کثافتت همچین که غرق شی.

مرد ۲:

هر غلطی دوست داری بکن. بنده انتخاب شدم. اینجانب رو با تمامی تشریفات ممکن به اینجا دعوت کردن. با تمامی تشریفات.

مرد ۱:

ای شاشیدم توی اون تشریفات.

مرد ۲:

(با خنده زیاد) شما اینهمه شاشو از کجا آوردین؟

مرد ۱:

ببند در دروازه رو مرتیکه آشغال.

مرد ۲:

عربده نکش حرو مزاده.

مرد ۱:

حرو مزاده؟ ... بدبخت می کنم، همینجا تیکه تیکه ات می کنم.

مرد ۲:

مواظب باش به وقت ضدونقیض فک نزن. اون پولی که کشیدی بالا، ارث پدرت که نبود عوضی. غرامت بدشانسی تو رو که من نباید پس بدم.

مرد ۱:

ای مرتیکه جاسوس، تو بلد نیستی شلوارتو بکشی بالا، اونوقت می خوای زن بگیری آشغال.

مرد ۲:

اصلاً بذار راحت کنم، ایشون بنده رو رسماً بوسیدن و کار تموم شده. بی خود خودتو خسته نکن و بزنی به چاک.

مرد ۱:

تو خیلی بدبختی که خواب می بینی. اگه به خر آدمو بوس کنه بهتر از اینه که به بوس آدمو خر کنه. خرت کرده بدبخت.

- مرد ۲: خر پدرته، بی شرف.
- مرد ۱: توی عوضی، یه ذره فهم و شعور نداری که بفهمی حداقل چه غلطی داری می کنی.
- مرد ۲: این چهار مثقال مخ اندازه سرتاپای کثیف کثافت می ارزه.
- مرد ۱: ای گُهِ تو اون چهار مثقال.
- مرد ۲: بی شرف، فکر کردی من از قماش خربولهایی هستم که بدوشی و بلیسی و بعدش با یه اکس کیوزمی، قال قضیه رو بکنی؟ من نون شعورم رو می خورم، بی شعور.
- مرد ۱: ای گُهِ تو اون شعورت.
- مرد ۲: لات و لوتهایی عین تو جاشون تو طویله اس.
- مرد ۱: زر زن. می دونی بابت این چند تا نگاه، چقدر مُردم و زنده شدم؟ اونوقت توی عوضی، راحت فین می کنی توش و می اندازیش تو دبلیوسی؟... خودم جرت می دم.
- مرد ۲: عرضه اشو نداری. بزرگترین افتخار تو اینه که شبها تنها می ری دستشویی بچه.
- مرد ۱: من... من... من تیکه ات می کنم. جرت می دم، حرومزاده.
- مرد ۲: یقه رو ول کن. مست کردی، پاچه می گیری؟
- مرد ۱: خفه شو، نکبتی.
- مرد ۲: خودت خفه شو، یابوی علفی.
- (تلفن زنگ می زند. مرد ۱ و ۲ بعد از چند لحظه، متوجه تلفن می شوند و حمله می کنند)
- مرد ۱: اگه جرئت داری تلفن رو بردار.

- مرد ۲: تو آگه داری بردار.  
 مرد ۱: من دارم. بر می دارم.  
 مرد ۲: منم دارم. بر می دارم.  
 مرد ۱: دست به تلفن بزنی، همونو می کنم تو حلققت.  
 مرد ۲: خفه شو، با من کار دارن.  
 مرد ۱: خودت خفه شو... با من کار دارن.  
 مرد ۲: با من نه، با من.  
 مرد ۱: با من...  
 مرد ۲: نه، با من کار...

(تلفن به روی آیفون می رود، صدای مردی پخش می شود.)

صدای مرد: عزیزم... خانمی... کوچولو... خونه نیستی... باشه... امشب منتظرم باش. یه قولی بهم دادی. یادت که نرفته؟ امشب می خوام خوب ازت پذیرایی کنم. میام پیشت (صدای بوسه به تلفن)  
 بای بای...

(تلفن قطع می شود. مرد ۱ و ۲ خشکیده اند.)

علی اکبر صدیقی - زمستان ۸۱



Script  
The

کتابخانه کودکان

۴۵۱

۷۶



# ADVENTURES OF TWO BACK ASSES

Ali Akbar Sedighi  
Saj Pir

شابک: ۷-۷۴-۵۵۸۶-۹۶۴

قیمت: ۷۰۰ تومان

